

بحث فقهی

موضوع: حکم گنج در زمین مملوک شخصی (2)

یادآوری

بحث در حکم گنجی بود که در زمینی یافت شده که از شخص محترم المالی به انسان منتقل شده است، حال با خرید یا هبه یا ارث یا امثال آنها. مشهور از جمله حضرت امام رحمه الله علیه می‌فرمایند: باید به مالکین قبلی رجوع شود ولی در مقابل آیت‌الله خویی لزوم رجوع را نپذیرفتند، بلکه آن را مطابق احتیاط دانستند. ایشان ادله قائلین به لزوم رجوع را بیان و ردّ کردند.

قائلین به لزوم رجوع می‌گویند چون مالک قبلی زمین بر گنج هم ید داشته، پس ید او حجیت دارد؛ لذا باید به آنها رجوع و اطلاع رسانی شود تا پس از اظهار بی‌اطلاعی، حجیت ید آنها ساقط شود. آیت‌الله خویی فرمودند درست است که بر گنج ید دارند ولی با انتقال زمین، ید آنها زائل شد در حالی که ید بالفعل حجیت دارد و اماره ملکیت است نه ید زائل.

ما گفتیم، اگر قبول کردیم مالک زمین بر گنج هم ید دارد، پس از انتقال هم ید او بالفعل و حجت است و حتی بدون ادعا باید گنج را به او بدهیم چون آنچه منتقل شده زمین است نه گنج درون آن، لکن می‌گوییم اصلاً مالک زمین بر گنج ید ندارد و اساساً قاعده ید در ما نحن فیه جاری نمی‌شود.

تقریر فقیه همدانی از قاعده ید

حاج آقا رضا همدانی برای اثبات لزوم رجوع به مالکین قبلی، ید را به دو قسم تقسیم می‌کنند: یک ید مباشر مستقل مانند یدی که شخص بر خانه‌ای که در آن زندگی می‌کند دارد و دیگری ید غیر مباشر تبعی، مثل ید چنین شخصی بر توابع ملکش مثل معدن و گنج و هر آنچه در زیر زمین او قرار دارد.

می‌فرمایند: درست است که مالک زمین بر گنج ید مباشر مستقل ندارد، ولی ید غیر مباشر تبعی دارد و ید غیر مباشر تبعی هر چند به تنهایی حجیت ندارد و اماره‌ای بر ملکیت نیست ولی به اضافه ادعای مالک، حجیت دارد، از این رو، در ما نحن فیه چون مالک قبلی ید تبعی داشته باید به او رجوع کرد، حال اگر چنین ادعایی کرد، گنج برای اوست و اگر نه ید او از حجیت ساقط و ید مالک قبل از او زنده می‌شود و باید به او رجوع کنیم.

عبارت ایشان در مقام جواب مناقشه‌ای که بر قاعده ید شده که اگر این قاعده تمام باشد، دیگر نیاز به تعریف نیست و گنج برای مالک قبلی است، چنین است:

يمكن دفعه: بأنّ هذا النحو من الید التبعیة غیر المستقلّة لا یتّم ظهورها فی المملکیة لصاحب الید إلاّ بضمیمة الادّعاء.

یعنی ممکن است اشکال را این طور دفع کنیم که این شکل از ید تبعی غیر مستقل ظهورش در ملکیت صاحب ید تمام نیست مگر به ضمیمه ادعای او.

ایشان اعتبار ید را تعدی محض نمی‌دانند تا بگوییم چون صاحب قبلی بر گنج ید بالفعل ندارد پس، از حجیت ساقط است؛ بلکه عمده دلیل اعتبار ید را سیره عقلا می‌دانند که به امضای شارع رسیده است. و عقلا هم اعتبار ید صاحب قبلی بر اموالی مانند گنج که هنگام انتقال مدفون بوده را، برای ملکیت کافی نمی‌دانند مگر به اضافه ادعای ملکیت. لذا رجوع به مالک قبلی برای سؤال از او لازم است.

اشکال

اشکالی که به این وجه شده این است که اولاً اینکه قبول کنیم سیره عقلا چنین است که ید تبعی را به ضمیمه ادعا حجت می‌دانند، مورد تردید است، ثانیاً اینکه چنین سیره‌ای مورد تأیید شارع باشد نیز جای اشکال دارد خصوصاً آنکه از ظاهر حال فروشنده که فقط در برابر زمین پول گرفته بر می‌آید که اصلاً از چنین گنجی خبر نداشته است.

به هر حال چنین وجهی هر چند مطابق ذوق و استحسان است، اما اینکه بخواهیم جزماً بگوییم سیره عقلا چنین است، مشکل است و نیاز به دلیل دارد. از این رو، خیلی از فقها این ادعا را نپذیرفته‌اند.

تقریر سوم از قاعده ید

تقریر اول را قبول نکردیم چون گفتیم صاحب قبلی اصلاً بر گنج ید مستقل ندارد که بخواهیم به او رجوع کنیم، در تقریر دوم هم گفتیم اینکه سیره عقلا ید غیر مستقل تبعی را بخواهد ثابت کند نیاز به تأیید شارع دارد و چنین سیره‌ای مورد تردید است. در این تقریر می‌خواهیم برای ید تبعی بایع، مستند شرعی بیان کنیم و آن دو روایتی است که در جلسه قبل خواندیم.

شیخ انصاری، به صحیح «عبدالله بن جعفر الحمیری» و موثق «اسحاق بن عمار» برای اثبات لزوم رجوع به مالک قبلی تمسک کرد. ولی ما می‌گوییم این دو روایت مربوط به بحث کنز نیستند، بلکه درباره مجهول المالک هستند، لذا نمی‌توان به آنها برای اثبات لزوم رجوع به مالک قبلی در بحث گنج تمسک کرد، ولی با این حال نکته‌ای در این دو روایت است که حجیت ید تبعی مالک قبلی را اثبات می‌کند و وقتی ید تبعی او ثابت شد باید در صورت احتمال اینکه گنج برای او باشد، به او رجوع کنیم.

پس تفاوت این وجه با وجه قبلی در مستند اعتبار ید تبعی است که در وجه قبل سیره عقلا بود ولی در این وجه روایت است.

برای روشن شدن مطلب دوباره این دو روایت را می‌خوانیم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عَ اسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَزُورًا أَوْ بَقْرَةً لِلأَصَاحِي فَلَمَّا ذَبَحَهَا وَجَدَ فِي جَوْفِهَا صُرَّةً فِيهَا دَرَاهِمٌ أَوْ دَنَانِيرٌ أَوْ جَوْهَرَةٌ لِمَنْ يَكُونُ ذَلِكَ فَوْقَ عَ عَرَفُهَا الْبَائِعُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهَا فَالْشَّيْءُ لَكَ رَزَقَكَ اللَّهُ إِيَّاهُ.

روایت دوم:

سَأَلْتُ أَبَا إِبرَاهِيمَ عَ عَنْ رَجُلٍ نَزَلَ فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ فَوَجَدَ فِيهِ نَحْوًا مِنْ سَبْعِينَ دِرْهَمًا مَدْفُونَةً: عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ فَلَمَّ نَزَلَ مَعَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْهَا حَتَّى قَدِمَ الكُوفَةَ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَسْأَلُ عَنْهَا أَهْلَ المَنْزِلِ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوهَا قَالَ يَتَصَدَّقُ بِهَا.

ما نیز قبول داریم که این دو روایت مربوط به بحث مجهول المالک است و در روایت اول نیز امام علیه السلام از اختیاراتش استفاده کرده و به شخص اذن تصرف در مجهول المالک را داده است، ولی همین که تعریف و اطلاع دادن به بائع در روایت اول و به اهل منزل در روایت دوم را لازم دانسته، مشخص می‌شود که آنها نسبت به این مال مجهول المالک ید تبعی دارند، و الا نباید میان آنها و دیگر افراد فرقی باشد و مثل بقیه اموال مجهول المالک باید تعریف عمومی می‌شد. پس اینکه به جای تعریف عمومی فرموده به بائع و اهل منزل اطلاع داده شود، بیانگر اعتبار ید تبعی آنهاست. به هر حال، تنها وجه نسبتاً معقولی که می‌شود برای قول مشهور به آن استناد کرد همین وجه است.

جمع بندی

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر ما در گنجی که از زمین شخصی منتقل شده از شخص محترم المال، یافت می‌شود و احتمال دارد برای مالک یا مالکین قبلی باشد، هر چند دلیل محکمی برای اثبات رجوع به مالکین قبلی وجود ندارد، ولی با در نظر گرفتن فتوای مشهور، چنین حکمی مطابق احتیاط است، و اگر هیچ یک از آنها ادعا نکرد که گنج برای او بوده است، یابنده پس از اخراج خمس آن، مالک مابقی گنج می‌شود.

بنابراین، فتوای حضرت امام رحمه الله علیه در تحریر را می‌توان به عنوان احتیاط پذیرفت.

فرع سوم: نصاب خمس گنج

پس از بیان مسائل مربوط به تعریف گنج مثل عدم اشتراط قصد ادخار و استتار در جوف زمین و نیز بحث جنسیت گنج، مسئله مکانی که گنج در آن پیدا می‌شود را مطرح کردیم که با توجه به عبارت تحریر دو فرع در این باره بیان شد، یکی گنجی که از زمین‌های مباح استخراج می‌شود، و دیگری گنجی که در زمین مملوک یافت می‌شود. اما فرع سوم که در ادامه عبارت تحریر آمده است مربوط به نصاب خمس گنج است، می‌فرماید:

و عليه الخمس إذا بلغ عشرين دينارا في الذهب و مأتى درهم في الفضة، و بأيهما كان في غيرهما.

خمس گنج بر یابنده آن لازم است در صورتی که در طلا به بیست دینار و در نقره به دویست درهم برسد، و در غیر آنها به مقدار هر کدام آنها برسد.

دلیل این نصاب همان روایتی است که در مباحث قبلی گذشت. در بحث جنسیت گنجی که خمس آن واجب است، دلالت صحیحه بزنتی که خمس را مثل زکات می‌دانست، مورد اختلاف بود که آیت‌الله خویی مماثلت آن را مماثلت در جنس می‌دانست؛ ولی مشهور مماثلت در مقدار دانستند که طبق این معنا، روایت دلالت می‌کند بر اینکه همان طور که نصاب زکات طلا و نقره، بیست دینار است، در خمس گنج نیز به همان مقدار است. متن روایت چنین بود.

الرُّضَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ مِنَ الْكَنْزِ فَقَالَ مَا يَجِبُ الزَّكَاةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ فِي مِثْلِهِ فَفِيهِ الْخُمْسُ.

بزنتی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آنچه در آن خمس گنج واجب است سؤال کردم. حضرت فرمود: آنچه در مثل آن زکات واجب است، خمس دارد.

فرع چهارم: حکم مالی که در شکم حیوان یافت می‌شود

فرع دیگری که از عبارت تحریر استفاده می‌شود مربوط به مالی است که در شکم حیوان پیدا می‌شود. امام رحمه الله علیه در این فرع که به نوعی ادامه همان مسئله مکانی است که گنج در آن یافت می‌شود، می‌فرماید.

و يلحق بالكنز على الأحوط ما يوجد في جوف الدابة المشتراه مثلاً، فيجب فيه بعد عدم معرفة البائع، و لا يعتبر فيه بلوغ النصاب.

و آنچه که در شکم چارپای خریداری شده مثلاً، پیدا شود، احتیاطاً ملحق به گنج می‌شود، پس [اول به اطلاع فروشنده می‌رساند] بعد از آنکه فروشنده از آن خبری نداشت، خمس در آن واجب است، و در آن رسیدن به نصاب معتبر نیست.

در این عبارت سه حکم برای مالی که در شکم حیوان خریداری شده پیدا شود، بیان شده است:

یک: وجوب اطلاع دادن به بائع.

دو: وجوب خمس آن و مالکیت مابقی در صورتی که بائع اعتراف کرد برای او نیست.

سه: عدم اعتبار نصاب در چنین مالی برای وجوب خمس.

مشهور فقها که در ادامه عبارت آنها را می‌خوانیم نیز همین سه حکم را بیان کرده‌اند، در حالی که اینجا این سؤال به ذهن می‌رسد که اگر چنین مالی حکم گنج دارد، قاعدتاً باید به نصاب برسد تا خمسش واجب باشد، و اگر نصاب در آن معتبر نیست، دیگر نباید آن را به گنج ملحق کنیم، بلکه باید بگوییم لقطه یا مجهول المالك است که در این صورت باید صدقه بدهد نه اینکه مالک آن شود. لذا این حکم ظاهراً با قواعد مطابق نیست.

قبل از بیان دلیل چنین حکمی، عبارات چند تن از فقها را می‌خوانیم:

نظر شیخ طوسی

از فقهایی که در این باره نظر داده‌اند اقدم آنها شیخ طوسی است که در بحث لقطه از کتاب *النهائية في مجرد الفقه و الفتاوى* می‌فرماید.

إن ابتاع بعيرا أو بقرة أو شاة، فذبح شيئا من ذلك، فوجد في جوفه شيئا له قيمة، عرفه من ابتاع ذلك الحيوان منه. فإن عرفه، أعطاه. وإن لم يعرفه، أخرج منه الخمس، و كان له الباقي. فإن ابتاع سمكة، فوجد في جوفها درة أو سبيكة و ما أشبه ذلك، أخرج منه الخمس، و كان له الباقي.

اگر شتر یا گاو یا گوسفندی را خرید و آن را ذبح کرد و در شکمش شیئی قیمتی پیدا کرد، به کسی که آن حیوان را از او خریده معرفی می‌کند، پس اگر آن را شناخت، می‌دهد به او و اگر نشناخت، خمس آن را خارج کرده و مابقی برای اوست. و اگر ماهی خرید و از درونش درّ یا قطعه‌ای از طلا یا نقره پیدا کرد، خمس آن را می‌پردازد و بقیه آن برای اوست.

نظر سلار

مرحوم سلار دیلمی م 463 ق نیز که از قدمای فقها است در کتاب *المراسم* می‌فرماید:

فما وجد في بطن شيء: فإن كان انتفل إليه بميراث أو في بحر و ماء، أخرج خمسة، و الباقي ملكه. و ان انتقل إليه بالشراء عرف ذلك إلى البائع، فإن عرفه رده إليه، و إلا أخرج خمسة و الباقي ملكه.

آنچه در شکم چیزی [حیوانی] پیدا شود: اگر با ارث به او منتقل شده یا از دریا یا هر آبی گرفته است، خمس آن را می‌دهد و مابقی را مالک می‌شود؛ و اگر با خریدن به او منتقل شده، آن را به اطلاع بایع می‌رساند، پس اگر آن را شناخت به او برمی‌گرداند و الاّ پس از پرداخت خمس آن، آن را مالک می‌شود.

عبارات چند تن دیگر از فقها را نیز *إن شاء الله* در جلسه آینده می‌خوانیم.